

جایگاه کره شمالی در رقابت استراتژیک آمریکا و چین

مجید عباسی^۱ / حسین مرادی^۲

۱. آقای مجید عباسی، عضو هیئت علمی گروه روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی
majid_abbasi@ymail.com

۲. آقای حسین مرادی، دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی
تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۱۸ تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۱۰/۱۲

چکیده

چین و آمریکا با اینکه به لحاظ اقتصادی به یکدیگر نیاز دارند، اما به لحاظ مسائل راهبردی رقیب هم محسوب می‌شوند. یکی از این موارد مهم که نمایانگر اختلاف و رقابت آنها است، بحران در شبه‌جزیره کره است. مهار و کنترل سلاح‌های هسته‌ای کره شمالی به‌ویژه در یک دهه گذشته از اولویت‌های اساسی سیاست خارجی آمریکا بوده و لذا موجب فعالیت گسترده و اشنگتن در این شبه‌جزیره در اتحاد با کره جنوبی شده است. درگیری و تقابل احتمالی در شبه‌جزیره، تهدیدی مهم برای امنیت سرزمینی و ثبات چین است؛ لذا موضوع هسته‌ای کره شمالی تبدیل به دغدغه‌ای مهم برای سیاست خارجی چین شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که چین در حال حاضر نزدیک‌ترین متحد کره شمالی، بزرگ‌ترین تأمین‌کننده غذا، سوخت و ماشین‌آلات صنعتی و پرنفوذترین کشور بر کره شمالی است. چینی‌ها تلاش دارند که توسعه برنامه‌های هسته‌ای و تولید موشک‌های بالستیک کره شمالی را متوقف کنند، زیرا درگیری و بحران در شبه‌جزیره کره، پیامدهای زیان‌باری برای اقتصاد چین خواهد داشت و از سوی دیگر، تلاش دارند که از بحران کره شمالی برای تأمین منافع خود در برابر آمریکا در موضوعاتی مانند تایوان و تبت بهره‌گیری کنند. بررسی دیپلماسی چین در قبال بحران کره شمالی و بهره‌گیری از این بحران در رقابت استراتژیک با آمریکا مهم‌ترین هدف این پژوهش است.

▪ واژگان کلیدی:

موازنه قدرت، سلاح‌های هسته‌ای، ژئوپلیتیک، رقابت استراتژیک.

مقدمه

روابط چین و آمریکا با توجه به نیاز دو طرف به بهره‌گیری از ظرفیت‌های متقابل، از پیچیدگی‌ها و پویایی‌های فراوان و چندوجهی برخوردار است. آمریکا و چین در عین رقیب بودن، شریک هم نیز هستند. آنها در عرصه ژئوپلیتیک، رقیب و در عرصه اقتصاد، شریک هم محسوب می‌شوند و هنگامی که تعامل آنها به بعد مدیریت چالش‌های جهانی و منطقه‌ای سرایت پیدا می‌کند، همکاری در برخی موضوعات و برخورد و تضاد در موضوعاتی دیگر نمایان می‌شود. یکی از این موارد مهم، کره شمالی است؛ کشوری که سبب شده آمریکا و چین هنگامی که برای جلوگیری از جنگ و منازعه همکاری کرده و شریک هم هستند، در عین حال علیه هم نیز اقدام کنند. چین به کره شمالی کمک می‌کند که منطقه حائل استراتژیک در مقابل نفوذ آمریکا را حفظ کند، در حالی که آمریکا حضور نظامی قدرتمند و ساختار اتحاد^۱ در منطقه را حفظ می‌کند تا در مقابل قدرت روبه‌رشد چین توازن ایجاد نماید. چین، خواستار حفظ ثبات و امنیت در محیط پیرامونی امنیتی خود است. برای این کشور حفظ و تداوم رشد اقتصادی مهم‌تر از هر چیزی است. پیش‌نیاز رشد اقتصادی نیز حفظ ثبات و امنیت است. لذا این کشور تلاش می‌کند که در بحران کره شمالی با استفاده از دیپلماسی پیچیده و چندوجهی، از این بحران به بهترین نحو ممکن برای تأمین منافع ملی خود بهره‌گیرد و از آن به‌عنوان مسئله‌ای مهم برای دریافت امتیاز از آمریکا استفاده کند. در مطالعات انجام‌شده درباره رقابت چین و آمریکا، بیشتر پژوهشگران بر مسائل اقتصادی متمرکز شده‌اند و کمتر به مسائل ژئواستراتژیک و نقش یک بازیگر ثالث در این روابط و رقابت پرداخته شده است. این مقاله درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که «بحران هسته‌ای کره شمالی چه نقشی در رقابت استراتژیک جمهوری خلق چین و ایالات متحده آمریکا دارد؟» در پاسخ به این پرسش، فرضیه مقاله این است که «با توجه به گره خوردن منافع چین به حفظ ثبات و امنیت در محیط پیرامونی و نیز نفوذ سیاسی و

^۱. Alliance Structure

اقتصادی فراوان این کشور بر کره شمالی و از آنجا که توقف و کنترل برنامه نظامی هسته‌ای کره شمالی یکی از منافع و دغدغه‌های مهم ایالات متحده در شبه‌جزیره کره نیز هست، شرایطی ایجاد شده است که رقابت استراتژیک واشنگتن و پکن به این بحران تسری پیدا کرده و زمینه مناسبی برای بهره‌برداری طرفین از این بحران برای دریافت امتیاز از یکدیگر فراهم شود». روش پژوهش این تحقیق، توصیفی-تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات، استفاده از منابع کتابخانه‌ای اعم از کتاب‌ها و مقاله‌های انگلیسی و فارسی و اسناد موجود در این مورد است.

۱. پیشینه روابط چین و آمریکا از جنگ جهانی دوم تا پایان جنگ سرد

پس از به قدرت رسیدن حکومت کمونیستی در چین به ریاست مائو، روابط چین و آمریکا قطع شد و آمریکا این نظام کمونیستی را به رسمیت نشناخت. این روند تا سال ۱۹۷۲ ادامه داشت. در این سال پس از سفر نیکسون به چین، روابط دو کشور برقرار شد، اما این روابط دارای فراز و فرودهای بسیاری بوده است.

از اواسط دهه ۱۹۷۰ روابط دو کشور به سمت همکاری سوق یافت و حتی پیش از عادی‌سازی روابط با چین، بحث‌هایی در مورد برقراری روابط نظامی با پکن به گونه‌ای که منافع امنیتی آمریکا را برآورده کند، صورت گرفت. در ژانویه ۱۹۸۰، هارولد براون^۱، وزیر دفاع آمریکا، به چین سفر کرده و زمینه‌های برقراری روابط با ارتش این کشور را فراهم کرد. آمریکا در سال ۱۹۸۱، سیاست ممنوعیت فروش تسلیحات نظامی به چین را لغو کرد. در سال ۱۹۸۴ نیز سیاست‌گذاران آمریکا در اندیشه توسعه همکاری‌های نظامی با چین بودند و در این مورد گفت‌وگوهایی بین آنها انجام شد. بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۷ آمریکا موافقت کرد که چهار برنامه فروش تجهیزات نظامی خارجی به چین انجام شود، اما این دوران شکوفایی روابط، چندان دوام نیاورد و آمریکا در واکنش به سرکوب و کشتار تظاهرات کنندگان در میدان تیانمن، تماس‌های ارتش به ارتش^۲ و فروش تسلیحات به چین را در ژوئن ۱۹۸۹ به حالت تعلیق درآورد. در فوریه ۱۹۹۰ نیز قانون تحریم فروش تسلیحات

^۱. Harold Brown

^۲. Mil-to-mil

به چین در آمریکا تصویب شد. پس از به قدرت رسیدن کلینتون، او تلاش کرد روابط میان دو کشور را احیا کند. در اواخر سال ۱۹۹۳، تلاش دولت کلینتون برای بهبود روابط، نتایج محدودی در پی داشت و سطح همکاری همانند دهه ۱۹۸۰، به روابط نظامی کشیده نشد. در آن زمان این دو کشور به لحاظ راهبردی علیه اتحاد شوروی فعالیت می کردند و آمریکا به چین تسلیحات نظامی می فروخت. این روابط، روبه بهبود بود، اما بحران تنگه تایوان در سال های ۱۹۹۵-۱۹۹۶، اشتباه ناتو در بمباران سفارت چین در یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ و بحران تصادف هواپیمای EP-3 در ۲۰۰۱ دوباره باعث تیرگی روابط شد. از این دوره به عنوان دوران تعامل دوباره و احیای مجدد بحران ها^۱ یاد می شود. تیرگی روابط در این دوره منجر به قطع روابط نشد و در سال ۲۰۰۱، دولت جورج بوش، سیاست تعامل با چین را ادامه داد. در این زمان، وزارت دفاع آمریکا نیز برنامه همکاری ها و تعاملات نظامی را به گونه ای محتاطانه دوباره از سر گرفت. بلافاصله پس از اینکه بازبینی روابط آغاز شد، در اول آوریل ۲۰۰۱، جنگنده F-8 نظامی چین با هواپیمای شناسایی EP-3 آمریکا بر روی دریای چین جنوبی برخورد کرد. خدمه و کارکنان EP-3 در جزایر هاینان^۲ چین فرود آمدند و چین آنها را به مدت ۱۱ روز بازداشت کرد. مقامات چین خواستار معذرت خواهی آمریکا و پرداخت غرامت شدند. پس از این حادثه، دوباره همکاری های نظامی محدود شده و مبنای انتخابی و موردی^۳ پیدا کرد.

در بهار ۲۰۰۲، هو جین تائو، معاون رئیس جمهور چین و در اکتبر همان سال جیانگ زمین، رئیس جمهور چین به آمریکا سفر کردند. پس از آن، وزارت دفاع آمریکا گفت وگوهای مشورتی دفاعی^۴ با چین را از سر گرفت (نخستین بار در سال ۱۹۹۷ برگزار شده بود) و در سال ۲۰۰۳ معاون رئیس کمیسیون مرکزی نظامی و وزیر دفاع چین^۵ به آمریکا سفر کردند. سپس ریچارد مایر، رئیس ستاد مشترک آمریکا، در ژانویه ۲۰۰۴ از چین دیدار کرد (Kan,

^۱. Re-engagement and Recovery from Crises

^۲. Hainan

^۳. Selectively and on a Case-by-Case Basis

^۴. Defense Consultative Talks (DCT)

^۵. Vice Chairman of the Central Military Commission (CMC) and Defense Minister

(2): 2013. تا سال ۲۰۰۵ هنوز تعاملات نظامی^۱ دو کشور در سطح بسیار محدودی قرار داشت تا اینکه در سپتامبر ۲۰۰۵، دریاسالار ویلیام فالون^۲، رئیس ناوگان اقیانوس آرام، برای تقویت همکاری‌های نظامی به چین سفر کرد. او در مورد کاهش تنش‌ها، همکاری در زمینه بلاای طبیعی، مبارزه با آنفولانزای مرغی صحبت کرد. وی همچنین تأکید کرد که تلاش می‌کند تماس‌های نظامی دو کشور افزایش یابد و از مقامات نظامی چین دعوت کرد که از تمرین‌های نظامی نیروهای آمریکا بازدید کنند. در اکتبر ۲۰۰۵، دونالد رامسفلد، وزیر دفاع وقت آمریکا از چین دیدار کرد که این دیدار، پس از دیدار ویلیام کوهن، وزیر دفاع آمریکا در سال ۲۰۰۰ از چین، دومین دیدار وزیر دفاع آمریکا بود. پس از آن نیز در ژوئیه ۲۰۰۶، بالاترین مقام نظامی چین، یعنی ژنرال گائو بوکسیونگ^۳ از واشنگتن دیدار کرد.

چینی‌ها ضمن مذاکره درباره تسلیحات هسته‌ای، مخالفت با تهدیدهای سایبری و همکاری‌های نظامی آمریکا با تایوان، این ادعا را مطرح می‌کنند که عملکرد آمریکا در فروش هواپیماهای شناسایی و جاسوسی و سایر تسلیحات به تایوان، مانع مهمی برای همکاری‌های نزدیک است؛ هرچند آمریکایی‌ها گاهی اوقات فروش تسلیحات به تایوان را به حالت تعلیق درمی‌آورند. در این مورد، رابرت گیتس، وزیر دفاع وقت آمریکا در یک کنفرانس خبری در ۷ مارس ۲۰۰۷ گفته بود که ایالات متحده، چین را یک «دشمن استراتژیک»^۴ نمی‌داند، بلکه این کشور را «شریک در برخی زمینه‌ها»^۵ و «رقیب در زمینه‌های دیگر»^۶ می‌داند و تأکید می‌کنند که فقط باید زمینه‌های اعتماد متقابل ایجاد شود.

با وجود این، مقامات آمریکایی در مورد عدم شفافیت چینی‌ها به‌ویژه پس از آزمایش تسلیحات ضدماهواره^۷ در ژانویه ۲۰۰۷ ابراز نگرانی می‌کردند، با این حال روابط کماکان ادامه داشت. پس از اینکه رئیس‌جمهور و کنگره، مجوز فروش تسلیحات به تایوان را در اکتبر ۲۰۰۸ و ژانویه ۲۰۱۰ صادر کردند، چین دوباره مبادلات نظامی را به حالت تعلیق درآورد. در

¹ Mil-to-mil Interactions

² Admiral William Fallon

³ General Guo Boxiong

⁴ Strategic Adversary

⁵ Partner in some Respects

⁶ Competitor in other Respects

⁷ Anti-satellite (ASAT) Weapon

ژوئیه ۲۰۰۹ نیز اوباما بر تداوم همکاری‌های نظامی با هدف کاهش اختلافات تأکید کرد (Kan, 2013 :3-4).

در سال ۲۰۱۱-۲۰۱۲ خبرهایی درباره توازن دوباره استراتژیک آمریکا در مقابل چین مطرح شد. این اخبار به چین این‌گونه القا کرد که آمریکا درصدد ایجاد سد در مقابل نیروی نظامی این کشور، شبیه جنگ سرد است، اما دولت آمریکا توضیح داد که منظور از این استراتژی تنها بعد نظامی نیست، بلکه هدف، در پیش گرفتن استراتژی جامع‌تری بوده که شامل ابعاد دیپلماتیک، دفاعی و اقتصادی و همچنین برقراری روابط سازنده و همکاری‌جویانه با چین نیز هست.

هو جین تائو، رئیس‌جمهور چین در ۱۸ ژانویه ۲۰۱۱ به آمریکا سفر کرد. این سفر نشان‌دهنده تعاملات سطح بالا در روابط دو کشور و مهم‌ترین دیدار رؤسای جمهور دو کشور از زمان بازدید دنگ شیائوپینگ از آمریکا در سال ۱۹۷۹ بود. در پایان، یک اعلامیه مشترک صادر شد که نکته مهم آن، تعریف دوباره روابط میان دو طرف به‌عنوان «تلاشی برای ایجاد مشارکت دوستانه^۱ سودمند برای طرفین و مبتنی بر احترام متقابل» بود. در واقع این اعلامیه، توصیف‌کننده روابط آینده چین و آمریکا است. این امر برای دو طرف ارزش استراتژیک زیادی دارد که در دهه‌های آینده روابط باثبات‌تر و قوی‌تری برقرار کرده و موانع موجود را برطرف کنند.

ایجاد «مشارکت دوستانه» نیازمند تلاش دو طرف است. در طول دوره پس از بحران مالی جهانی روابط آمریکا و چین در سه سطح تغییر کرده است. در بسیاری از زمینه‌ها، آمریکا داور نهایی^۲ نظم جهانی نیست. کشورهای صنعتی همچون ژاپن و برخی کشورهای اروپایی، از کاهش نسبی قدرت اثرگذاری جهانی خویش و فقدان خوداتکایی^۳ ناراضی هستند. درعین‌حال، قدرت‌های نوظهوری مثل چین، روسیه، هند و برزیل نقش مهم‌تری را در اداره امور جهان برعهده گرفته‌اند. به‌لحاظ منطقه‌ای نیز دهه روابط خوب میان دو کشور در منطقه آسیا-پاسیفیک پس از اینکه باراک اوباما تمرکز سیاست خارجی خویش را از

^۱. Cooperative Partnership

^۲. Ultimate Arbiter

^۳. Self - Confidence

ضدتروریسم به ژئوپلیتیک تغییر داد، پایان یافته است و منطقه آسیا - پاسیفیک دوباره برای واشنگتن اهمیت استراتژیک پیدا کرده است و انتظار می‌رود که رقابت دو کشور در این منطقه شدیدتر شود. علاوه بر این، حمایت عمومی از بهبود و افزایش روابط در هر دو کشور کاهش یافته است. در آمریکا، مشکلات اقتصادی و نگرانی از آینده، برخی نگرانی‌های عمومی را در مورد آینده نظم جهانی و تغییرات جهانی به‌ویژه صعود چین ایجاد کرده است. روابط اقتصادی از یک رابطه مناسب و مکمل میان دو کشور به یک رابطه رقابتی^۱ تبدیل شده است (Wang, 2011: 18-20).

از نظر سیاسی نیز دو کشور به‌سختی در مورد موضوعاتی مانند موضوع هسته‌ای ایران، برنامه هسته‌ای کره شمالی، و رژیم سیاسی میانمار، مایل به همکاری هستند. به دلیل فقدان اعتماد متقابل، منازعه میان یک قدرت استقرار یافته و یک قدرت در حال صعود، گریزناپذیر است. اما سفر هوجین تائو به آمریکا و تأکید بر مشارکت دوستانه با این کشور می‌تواند منجر به کنترل درگیری‌ها، وابستگی متقابل عمیق‌تر و همکاری بیشتر شود. در مشارکت دوستانه تأکید بر «همکاری در سطح بالا»^۲، «تعاملات ریشه‌دار»^۳ و «اعتماد متقابل قوی‌تر»^۴ است.

در همکاری سطح بالا، آمریکا و چین باید نقش اصلی را در اداره جهان^۵ و اصلاح نهادهای بین‌المللی برعهده گیرند. در تعاملات ریشه‌دار، دو کشور روابط نزدیک و آرامی را در سطح‌های راهبردی دارند و تصمیم‌گیرندگان دو کشور، درک مناسبی از روابط متقابل و انتظارات همدیگر دارند. در اعتماد متقابل عمیق‌تر، دو کشور باید به‌طور فعالی راه‌های ایجاد اعتماد متقابل را بررسی کنند (Wang, 2011: 24).

1. Competition

2. High - Level Cooperation

3. Deep- Rooted Interaction

4. Stronger Mutual Trust

5. Global Governance

۲. روابط اقتصادی آمریکا و چین

اصلاحات اقتصادی و تجاری در چین که از سال ۱۹۷۹ آغاز شده است، این کشور را به سریع‌ترین اقتصاد در حال رشد جهان تبدیل کرده است. رشد اقتصادی و آزادسازی تجاری از جمله تعهدات تجاری جامع برای ورود به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱، روابط بازرگانی چین و آمریکا را گسترش داده و بخش مهمی از روابط اقتصادی آنها را دربر می‌گیرد. روابط تجاری دو کشور بلافاصله پس از برقراری روابط دیپلماتیک در ژانویه ۱۹۷۹ به سرعت افزایش یافت. در ژوئیه ۱۹۷۹ یک موافقت‌نامه تجاری دوجانبه^۱ امضا شد. در سال ۱۹۷۹ زمانی که چین اصلاحات اقتصادی خویش را آغاز کرد، کل تجارت چین - آمریکا (صادرات و واردات) ۲ میلیارد دلار بود. چین در این زمان، بیست و سومین مقصد صادرات محصولات آمریکایی و چهل و پنجمین کشور به لحاظ صادرات محصول به آمریکا بود (Morrison, 2013: 2). در سال ۲۰۱۵، کل تجارت دوجانبه ۶۵۹ میلیارد دلار بود که از این میزان، حدود ۱۶۱ میلیارد دلار، صادرات به چین و حدود ۴۹۸ میلیارد دلار نیز واردات از چین بوده است. چین در سال ۲۰۱۳ دومین شریک بزرگ تجاری آمریکا (پس از کانادا)، سومین بازار صادرات محصولات آمریکایی (پس از کانادا و مکزیک) و بزرگ‌ترین صادرکننده به آمریکا بوده است (Morrison, 2013: 2-3). در سال ۲۰۱۵، چین تبدیل به بزرگ‌ترین شریک تجاری آمریکا شد، ولی همچنان سومین بازار صادرات محصولات آمریکایی باقی ماند که نشان می‌دهد میزان صادرات چین به آمریکا افزایش یافته است. بر اساس برآورد وزارت خزانه‌داری آمریکا، صادرات آمریکا به چین در سال ۲۰۱۴ باعث ایجاد و حفظ حدود ۲۵۱ هزار شغل در آمریکا شده است.

نگرانی عمده بسیاری از سیاست‌مداران آمریکایی میزان کسری تجاری^۲ با چین است. این کسری تجاری از ۱۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ به ۲۶۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ رسیده و به ۲۲۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ کاهش یافته است (به دلیل رکود اقتصادی جهانی)، سپس دوباره به ۲۷۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰، ۲۹۶ میلیارد دلار در سال

^۱. Bilateral Trade Agreement

^۲. Trade Deficit

۲۰۱۱، ۳۱۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۲، و ۳۲۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ رسید. میزان کسری تجاری آمریکا با چین در سال ۲۰۱۲، بیشتر از کل کسری تجاری آمریکا با ۲۸ کشور عضو اتحادیه اروپا، کشورهای عضو اوپک و ژاپن بوده است (Morrison, 2013: 5-9). این میزان به روند صعودی خود ادامه داده و به ۳۴۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ و ۳۶۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است (Martin, 2016: 2).

سرمایه‌گذاری‌های دوجانبه نیز بخش بزرگی از روابط تجاری آمریکا و چین را به خود اختصاص داده‌اند. سرمایه‌گذاری‌های چین در آمریکا به چندین گروه تقسیم می‌شود که شامل دارایی‌های اوراق بهادار، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، و سرمایه‌گذاری‌های غیرقرضه‌ای^۱ دیگر است. اوراق قرضه وزارت خزانه‌داری آمریکا که به دولت فدرال برای کسری بودجه تجاری اش کمک می‌کند، مهم‌ترین این اوراق است که بخش زیادی از آن به چینی‌ها اختصاص یافته است. خریداری اوراق قرضه وزارت خزانه‌داری توسط چینی‌ها از ۱۱۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ به ۱/۳ تریلیون دلار در مه ۲۰۱۳ افزایش یافت. به این ترتیب، چین تبدیل به بزرگ‌ترین خریدار اوراق قرضه آمریکا شده است. در این زمینه سهم چین از ۹/۶ درصد در سال ۲۰۰۲ به ۲۶/۱ درصد در سال ۲۰۱۰ افزایش یافته، به ۲۳ درصد در سال ۲۰۱۱ و ۲۱/۷ درصد در ۲۰۱۲ کاهش یافته و بار دیگر به ۲۳/۲ درصد در مه ۲۰۱۳ صعود کرده است (Morrison, 2013: 17).

میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی میان چین و آمریکا حجم قابل توجهی را شامل می‌شود. سرمایه‌گذاری مستقیم چین در آمریکا یک‌باره از سال ۲۰۱۰ به بعد با جهش روبه‌رو شده و از حدود ۱/۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ به ۳/۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ رسید. این میزان به رشد خود در سال‌های بعد ادامه داده و در سال ۲۰۱۳ به حدود ۸ میلیارد دلار و در سال ۲۰۱۴ نیز به میزان ۹/۴۷ میلیارد دلار رسیده است.

^۱. Non-bond Investments

۳. نقش کره شمالی در روابط چین و آمریکا پس از جنگ سرد

۳-۱. دلایل اهمیت کره شمالی برای آمریکا و چین

کره شمالی برای هر دو کشور چین و آمریکا دارای اهمیت زیادی است. این کشور، همسایه چین در حال صعود بوده و علاوه بر این، در مسیر هسته‌ای شدن کامل و ساخت سلاح‌های هسته‌ای و موشک‌های دوربرد گام‌های موفقی را برداشته است و این موضوع نمی‌تواند برای آمریکا خوشایند باشد. این سیاست کره شمالی می‌تواند به‌طور مستقیم امنیت ملی و حتی بقای شرکای راهبردی آمریکا یعنی ژاپن و کره جنوبی را با تهدید روبه‌رو کند و پایگاه‌های استراتژیک آمریکا در این کشورها را از بین ببرد. هسته‌ای شدن یک کشور به اصطلاح یاغی به زعم آمریکا اقتدار و حیثیت جهانی این کشور را نشانه رفته و باعث بی‌اعتمادی و تردید شرکای واشنگتن به توانمندی این کشور در حفاظت از آنها در مقابل تهدیدهای کشورهای دیگر می‌شود (Simmers, 2006: 13). از سوی دیگر، چین که در حال پیمودن مسیر ابرقدرتی و رسیدن به جایگاه قدرت بزرگ جهانی است، با ایجاد مزاحمت‌هایی از سوی آمریکا روبه‌رو است؛ بنابراین نیاز به ابزار فشارهای متفاوتی در مقابل این کشور دارد که بتواند از آنها به‌عنوان برگ برنده در مقابل آمریکا استفاده کند و کره شمالی می‌تواند این نقش حیاتی را ایفا نماید، اما باید توجه کرد که چین فقط قصد دارد از کره شمالی به‌عنوان یک ابزار در مقابل آمریکا استفاده کند و خودش هم علاقه‌ای به قدرتمندتر شدن این همسایه غیرقابل‌پیش‌بینی ندارد.

۳-۲. تاریخ هسته‌ای کره شمالی

کره شمالی دارای قابلیت تولید تسلیحات هسته‌ای بومی است. برنامه هسته‌ای کره شمالی پس از جنگ جهانی دوم و اغلب با کمک هسته‌ای چین و شوروی آغاز شد. دانشمندان کره شمالی برای مطالعه به مرکز تحقیقات هسته‌ای دوبنا^۱ در شوروی رفته و در آنجا شوروی رآکتورهای تحقیقاتی کوچکی برای آنها فراهم کرد. این رآکتورهای تحقیقاتی آزمایشی زیر نظر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بودند (Oberdorfer, 2001: 251). پس از

^۱. Soviet Union's Dubna Nuclear Research Center

پایان جنگ کره، کره شمالی همواره منتظر حمله آمریکا بوده است. اما شوروی که منافع مسلمی در کنترل کره شمالی داشت، تلاش کرد تا جایی که می‌توانست، آن را کنترل کند، زیرا این کشور مایل نبود به جنگ مستقیم با آمریکا بپردازد. کره شمالی از آغاز سال ۱۹۴۹ به‌لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی به شوروی وابسته شد (Steinberg, 2005: 4).

پس از آزمایش هسته‌ای چین در سال ۱۹۶۴، کره شمالی برای کمک گرفتن در زمینه تحقیقات هسته‌ای به چین نزدیک شد، اما چین این درخواست را رد کرد. چون داشتن قابلیت‌های هسته‌ای را برای کشور کوچک کره شمالی، مفید و ضروری نمی‌دانست. کره شمالی بار دیگر در سال ۱۹۷۴ درخواست خود را تکرار کرد که دوباره چین آن را رد کرد (Oberdorfer, 2001: 252). برخی معتقدند کره شمالی در اواخر دهه ۱۹۷۰ برنامه هسته‌ای خود را آغاز کرده است. تا این زمان، کره شمالی تعداد زیادی دانشمند هسته‌ای داشته که در رشته‌های مربوط به علوم هسته‌ای در مسکو تحصیل کرده بودند و کره شمالی نیز گروه‌های درسی مرتبط با علوم هسته‌ای را در دانشگاه‌های خود ارائه داد. درس‌هایی مثل فیزیک هسته‌ای، مهندسی الکترونیک، مهندسی سوخت هسته‌ای، و مهندسی راکتور هسته‌ای. کره شمالی در سال ۱۹۸۶ نخستین راکتور آزمایشی ۵ مگاواتی خود را به‌راه انداخت.

کره شمالی در ۱۲ دسامبر ۱۹۸۵ به معاهده عدم اشاعه هسته‌ای (ان.پی.تی) پیوست و بر اساس دستورالعمل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، بازرسی از تأسیسات هسته‌ای کشور تازه‌وارد آغاز شد که در نهایت مقدار اورانیوم غنی‌سازی شده بیشتری نسبت به آنچه خود کره شمالی اعلام کرده بود، در سال ۱۹۹۲ توسط بازرسان کشف شد. اعلام این خبر که کره شمالی برنامه‌های هسته‌ای خود را مخفی نگه داشته است، بحرانی به‌وجود آورد. سپس شورای حکام آژانس در فوریه ۱۹۹۳ جلسه‌ای را پشت درهای بسته تشکیل داد که اگر کره شمالی از قواعد آژانس پیروی نکند، پرونده آن را به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع دهد. همراه با اعمال فشار آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، تمرین مشترک بالا بردن روحیه وفاداری تیمی آمریکا-کره جنوبی^۱ در ۹ مارس ۱۹۹۳ تنش‌ها را بیشتر کرد. بالا بردن روحیه تیمی، یک تمرین نظامی است که در مواقع جنگ برای آوردن نیروها به شبه‌جزیره

^۱ The U.S.-ROK Team Spirit Exercise

کره وارد عمل می‌شود. اگرچه اندازه این تمرین کوچک بود، اما شامل حدود ۱۲۰۰۰۰ نیروی نظامی آمریکا و کره جنوبی می‌شد (Simmers, 2006: 6-8).

کره شمالی این رزمایش را به‌منزله تهاجم بالقوه به این کشور برای پیشگیری از برنامه هسته‌ای‌اش اعلام کرد و بنابراین در ۱۲ مارس ۱۹۹۳ قصد خروج خود از معاهده ان.پی.تی را اعلام کرد. بلافاصله پس از اعلام قصد کره شمالی مبنی بر خروج از ان.پی.تی بار دیگر مذاکرات آژانس با این کشور آغاز شد. سپس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اجازه بازرسی محدود از تأسیسات کره شمالی را کسب کرد. آژانس قصد داشت اثبات کند که کره شمالی به‌طور کامل از قوانین پیروی می‌کند. در مه ۱۹۹۴ کره شمالی سوخت رآکتور ۵ مگاواتی خود را تخلیه کرد.

در جریان مذاکرات در ۸ ژوئیه ۱۹۹۴ رهبر کره شمالی درگذشت. اما مذاکرات در ژنو ادامه یافت و در نهایت آمریکا موافقت کرد که دو رآکتور آب سبک که ظرفیت تولید ۲۰۰۰ مگاوات را داشته باشد و همچنین سالیانه ۵۰۰۰۰۰ تن سوخت به کره شمالی بدهد تا زمانی که رآکتورها ساخته شوند. در اواخر دسامبر ۲۰۰۲ کره شمالی دوباره تسهیلات هسته‌ای یان‌بی‌یان^۱ را به‌کار انداخت و رآکتور ۵ مگاواتی خود را نیز احیا کرد و از بازرسان آژانس خواست که خاک این کشور را ترک کنند. در ژانویه ۲۰۰۳ کره شمالی خروجش از NPT را اعلام کرد. این کشور دلیل خروج خود را قطع صادرات نفت به این کشور بیان کرد و اعلام نمود که دولت بوش برای انجام یک حمله هسته‌ای پیشدستانه^۲ برنامه‌ریزی کرده است. در فوریه ۲۰۰۵ کره شمالی به‌طور رسمی اعلام کرد که دارای سلاح هسته‌ای است (Simmers, 2006: 10-11).

۴. منافع اقتصادی و امنیتی چین و آمریکا: فرصت‌ها و چالش‌ها

روابط چین و آمریکا در طول دهه نخست قرن بیست‌ویکم به سمت توازن مثبت تکامل یافته است و به‌نظر می‌رسد تا آینده نزدیک، تداوم داشته باشد. وابستگی متقابل اقتصادی

^۱. Yongbyon Nuclear Facilities

^۲. Pre-emptive Nuclear Strike

روبه‌رشد و همکاری درباره مسائل مهم در آسیا و امور جهانی، تمایل دو دولت را برای پیگیری روابط مثبت و سازنده با هم برمی‌انگیزد.

البته تکامل روابط دو کشور در دوره پساجنگ سرد بدون فرازونشیب نبوده است. اختلاف منافع راهبردی، اقتصادی، سیاسی و منافع دیگر در سراسر این دوران باقی مانده است و باعث ایجاد موانعی برای همکاری‌های بیشتر در آینده بین دو کشور شده است. رهبران دو کشور به اهداف طرف مقابل بدگمان هستند. مسائلی مانند تایوان، ژاپن، کره شمالی، روندهای اقتصادی بین‌المللی و سیاست‌های داخلی چین و آمریکا می‌تواند بر روابط دو کشور تأثیرگذار باشد. الگوهای روابط بین دو کشور پس از جنگ سرد دوگانه بوده است، یعنی از یک سو بر تعامل سازنده و همکاری‌های جویانه تأکید شده و از سوی دیگر، برنامه‌های احتمالی و مصون‌سازی^۱، طرح‌ریزی شده‌اند. این استراتژی به اصطلاح «استراتژی گالیور»^۲ خوانده می‌شود که به این منظور طراحی شده است که رفتارهای جسورانه یا مدعی‌گونه^۳ و تهاجمی^۴ یا گرایش‌های سیاسی منفی^۵ طرف مقابل را با شبکه‌ای از وابستگی‌های متقابل در روابط دوجانبه و چندجانبه مهار کند (Ross, 2010: 143-144).

روابط دو کشور به‌ویژه در حوزه اقتصادی از فرازونشیب زیادی برخوردار بوده است. بحران در روابط چین و آمریکا هم‌زمان با سرکوب میدان تیانمن اوج گرفت، فروپاشی رژیم‌های بلوک شوروی و درنهایت، خود شوروی و ظهور دموکراسی پرجنب‌وجوش^۶ در تایوان، مبنای همکاری را که از زمان نیکسون شکل گرفته بود، از بین برد. در سال‌های اولیه پس از پایان جنگ سرد، بحران‌های زیادی رخ داد. آمریکا خواهان تغییر رفتار چین در عرصه داخلی و خارجی و همراهی آن با ارزش‌های آمریکایی بود. روابط در دوره دوم کلینتون (۲۰۰۱-۱۹۹۷) از ثبات بیشتری برخوردار شد، اما در این زمان نیز مشکلاتی در روابط دو کشور وجود داشت و در دوره بوش نیز ادامه یافت.

1. Hedging

2. Gulliver Strategy

3. Assertive

4. Aggressive

5. Negative Policy Tendencies

6. Vibrant Democracy

رهبران چین درحالی که تلاش می‌کردند روابط کاری خود با آمریکا را حفظ کنند، به فشارهای آمریکا نیز واکنش نشان می‌دادند. آنها گاهی احساس می‌کردند که رفتارهای نمایشی و جسورانه برای حفظ منافع چین لازم است. این اقدامات شامل یک‌سری تمرین‌های نظامی در حوزه تایوان، ۹ ماه پس از سفر رئیس‌جمهور تایوان به آمریکا در سال ۱۹۹۵ و بی‌اعتبار کردن و سوزاندن^۱ دارایی‌های دیپلماتیک آمریکا در چین پس از بمباران سفارت چین در بلگراد در سال ۱۹۹۹ توسط آمریکا بود.

در طول دهه ۱۹۹۰ به‌ویژه در اواخر این دهه، یک دیدگاه وجود داشت که بر این نظر بود چین تحت فشارهای آمریکا قرار دارد تا به اصطلاح هژمونی آمریکا در آسیا و جهان را بپذیرد. این فشارها به شدت با مقاومت چین همراه بود. آنها معتقد بودند ادامه این روند منجر به تقابل چین و آمریکا خواهد شد. اما دیدگاهی دیگر نیز معتقد بود که چین و آمریکا در آینده‌ای نزدیک به سمت همکاری‌های گسترده پیش خواهند رفت، زیرا نیازهای روبه‌رشد چین، این کشور را به این کار متقاعد خواهد کرد (Ross, 2010: 145).

برخی تحلیلگران نیز معتقدند که در دهه دوم قرن بیست‌ویکم، رهبران چین تلاش می‌کنند که سایر قدرت‌های بزرگ را متقاعد کنند که از دریچه صلح و توسعه^۲ با چین برخورد نمایند. این نگرش جدید که مستلزم حضور بیشتر چین در سازمان‌ها و امور بین‌المللی است، از دسامبر ۲۰۰۵ و پس از انتشار کتاب سفید^۳ چین با عنوان «نقشه راه توسعه صلح‌آمیز چین» در حوزه سیاست خارجی، برجسته شد. در واقع این نقشه راه به دیگران نیز اعلام کرد که چین آماده دفاع از منافع خویش است. از نظر این پژوهشگران، فعالیت‌های بین‌المللی و دیپلماتیک جدید و اثبات‌گرایی^۴ چین نه تنها تصور مثبت و سودمندی^۵ برای چین به وجود آورد، بلکه آنها معتقدند که چین آغاز به گسترش هنجارهای خود در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی کرده است تا از این طریق، حائلی برای خود در مقابل تلاش‌های آمریکا در راستای محصور کردن^۶ و جلوگیری از بزرگ شدن قدرت چین، به وجود آورد.

1. Trashing and Burning

2. The Road of Peace and Development

3. White Paper

4. Positivism

5. Beneficent

6. Contain

دولت جورج بوش (۲۰۰۱-۲۰۰۸) به بدرفتاری و سخت‌گیری در مقابل چین، مشهور است. دولت او هیچ‌گاه نمی‌خواست که چین را به‌عنوان یک رقیب در حال صعود ببیند و از سوی دیگر، در تعیین نوع رفتار خود که چین را دشمن بداند و یا دوست، تردید داشت. حتی در قضیه برخورد جنگنده جت چینی و هواپیمای شناسایی آمریکا بر روی دریای چین جنوبی در آوریل ۲۰۰۱، دولت بوش حاضر به عذرخواهی نشد و حتی برای احیای روابط تلاش چندانی نکرد و تنها از طریق وزارت دفاع و وزارت امور خارجه برای این کار اقدام کرد، در حالی که پیشتر، کلینتون برای این کار نماینده ویژه انتخاب کرده بود. اما در نهایت خود چین برای احیای دوباره روابط اقدام کرد، زیرا تیرگی روابط، به منافع اقتصادی این کشور ضربه می‌زد.

الگوهای رفتاری و سیاست خارجی دولت بوش به‌طور مشخصی در سال ۲۰۰۳ در مورد چین تغییر کرد. در این زمان، مقامات آمریکایی از تعامل ملایم با چین صحبت کردند. هم‌زمان با این شرایط، آمریکا درگیر جنگ عراق شده و نارضایتی‌های داخلی از سیاست‌های بوش افزایش یافته بود و برنامه‌های هسته‌ای کره شمالی نیز در سال ۲۰۰۳ به‌عنوان مشکل عمده‌ای برای آمریکا مطرح شد و لذا آمریکا به این نتیجه رسید که برای حل این مشکل باید از چین کمک بگیرد (Ross, 2010: 147-150).

چین برای بهبود سیستم‌های مدیریت بحران در مناطق مختلف جهان، گفت‌وگوهای راهبردی با آمریکا را در حوزه‌هایی مانند تجارت، نرخ‌های مبادله، حقوق بشر، حفاظت از محیط زیست، انتقال فناوری، امنیت منطقه‌ای و اصلاح سازمان ملل متحد آغاز کرده و ادامه داده است.

۵. روابط استراتژیک چین-آمریکا

سیاستمداران چینی، راهبردی در سیاست خارجی تدوین کرده‌اند که بر اساس آن سعی می‌کنند، پنج هدف خاص را دنبال کنند: الف- توسعه و رشد اقتصادی؛ ب- اعتمادسازی؛ ج- مقابله با محدودیت‌ها؛ د- تنوع منابع؛ و، ه- کاهش فضای بین‌المللی تایوان. نگرش چین به محیط امنیتی پیرامونی، دو بعد بسیار مهم دارد. نخست اینکه موفقیت چین

تا حد زیادی وابسته به بین‌الملل‌گرایی آن است؛ این اعتقاد به‌طور عمیقی در جامعه ریشه دوانیده است. دوم، بی‌اعتمادی فراگیر به میزان و شدت تهدیدات منافع امنیتی و اقتصادی چین است. رهبران چین به این نتیجه رسیده‌اند که محیط امنیت خارجی آنها مطلوب^۱ است و ۱۵ تا ۲۰ سال آینده یک «پنجره استراتژیک فرصت^۲» برای چین به‌وجود می‌آورد تا هدف اصلی تجدید حیات^۳ ملی خویش را از طریق توسعه مداوم اقتصادی، اجتماعی، نظامی و سیاسی به‌دست آورد. سیاستمداران چین تلاش می‌کنند، تا حد ممکن، این پنجره مثبت را از طریق دیپلماسی ایجاد کنند.

دیوید لامپتون از دانشگاه جان هاپکینز عنوان می‌کند که چهار منبع بی‌اعتمادی استراتژیک متقابل^۴ وجود دارد که اگر به‌اندازه کافی از سوی چین و آمریکا مورد توجه قرار نگیرد، شدیدتر خواهد شد. این منابع عبارتند از: ۱. تعریف چالش روابط چین-آمریکا به‌گونه‌ای که راه‌حل برد - برد وجود ندارد؛ ۲. اشتباه محاسبه قدرت چین و آمریکا؛ ۳. بروز خواسته‌ها و علاقه‌هایی در چین برای تغییر شرایط بازی؛ و، ۴. واکنش چالش‌برانگیز به کنش‌های طرف مقابل. این چهار پدیده یک ترکیب سمی ایجاد می‌کنند که به‌مرور اعتماد متقابل را کاهش می‌دهد (Clarke, 2011: 7-8).

جانستون^۵ از دانشگاه هاروارد معتقد است که چین واقعاً یک سنت رئالیستی دارد که جنگ را عنصری محوری در روابط بین‌دولتی می‌داند، بنابراین این عقیده که چین یک کشور دفاع‌محور^۶ است را رد می‌کند. هرچند این نکته قابل تردید است، اما واضح است که چین نیز مانند هر دولت دیگری، راهبردی را دنبال می‌کند که به‌شدت متأثر از تجربه‌های تاریخی، منافع سیاسی، و محیط ژئواستراتژیکی است. بنابراین استراتژی کلان چین اساساً به دستیابی به سه هدف درهم‌تنیده ارتباط دارد: ۱. حفظ نظم و رفاه داخلی با هدف جلوگیری از کشمکش‌های اجتماعی؛ ۲. دفاع در مقابل تهدیدات خارجی موجود برای

¹. Favorable

². Strategic Window of Opportunity

³. Revitalization

⁴. Mutual Strategic Mistrust

⁵. Johnston

⁶. Defense-Oriented State

حاکمیت ملی و سرزمین؛ و، ۳. حفظ و ارتقای نفوذ ژئوپلیتیکی به‌عنوان یک کشور بزرگ (Johnston, 1995: 85).

هو جین تائو، رئیس‌جمهور چین در تاریخ ۱۸ ژانویه ۲۰۱۱ از ایالات متحده بازدید کرد. این سفر نشان‌دهنده تعاملات سطح بالا در روابط دوسویه و مهم‌ترین دیدار رؤسای جمهور دو کشور از زمان بازدید دنگ‌شیائوپینگ از آمریکا در سال ۱۹۷۹ بود. در پایان این دیدار، اعلامیه مشترکی صادر شد که نکته مهم آن، تعریف دوباره روابط میان دو طرف با عنوان «تلاش برای ایجاد مشارکت دوستانه^۱، منافع و احترام متقابل» بود. در واقع این اعلامیه، توصیف روابط آینده چین-آمریکا است. این امر برای دو طرف ارزش راهبردی زیادی دارد که روابط باثبات‌تر و قوی‌تری در دهه‌های آینده برقرار کرده و موانع موجود را برطرف کنند (Hong gang, 2011 :18).

۶. روابط چین و کره شمالی

طی دهه‌های گذشته، چین و کره شمالی روابط دوستانه‌ای با هم داشته‌اند. مداخله چین در جنگ کره تقریباً از مرگ حتمی دولت کره شمالی جلوگیری کرد. چین در سال‌های پس از جنگ تا سال ۱۹۵۸ نیروهای خود را در کره شمالی نگه داشت. در سال ۱۹۶۱، کره شمالی و چین معاهده دوستی، همکاری و کمک متقابل امضا کردند. به‌موازات اینکه روابط شوروی-کره شمالی سرد می‌شد، کره شمالی روابط فعال خود با چین را حفظ کرد. در اوایل دهه ۱۹۶۰، کیم/یل‌سونگ^۲ رهبر وقت کره شمالی، در طول بحران موشکی کوبا و منازعه مرزی چین با هند در سال ۱۹۶۲ از چین حمایت کرد.

پس از اینکه خروشچف در سال ۱۹۶۴ کنار رفت، شوروی سیاست آشتی‌جویانه‌تری در مقابل کره شمالی اتخاذ کرد. روابط کره - چین نیز پس از اینکه سفارت کره شمالی در مسکو اعلام کرد که پکن ادعا کرده منطقه کوهستان پاکتو^۳ به‌عنوان غرامت برای مداخله و کمک چین در جنگ کره متعلق به چین است، روابط دو طرف تیره شد. اما دوباره در سال ۱۹۶۹ این روابط

¹. Cooperative Partnership

². Kim Il-Sung

³. Mount Paektu

بهبود یافته و در سال ۱۹۷۰، نخست‌وزیر وقت چین، چوئن لای^۱ به کره شمالی سفر کرد. روابط گرم میان کره شمالی و چین در دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت. درحقیقت، اختلاف مرزی میان چین و کره شمالی سابقه طولانی دارد و حتی برخی در داخل چین معتقدند که شبه‌جزیره کره، بخشی از سرزمین چین است (Committee on Foreign Relations, 2012: 3).

منافع و هویت‌های مشترک میان دو دولت به‌اندازه‌ای بود که تداوم روابط دو کشور را برای چند دهه تضمین کند. اما این دو فامیل^۲ خونی از اوایل دهه ۱۹۸۰ زمانی که چین اصلاحات اقتصادی و سازوکارهای بازار آزاد را به رهبری دنگ شیائوپینگ آغاز کرد و هنگامی که در سال ۱۹۹۲ پکن روابط دیپلماتیک کامل با کره جنوبی برقرار کرد، به تدریج از هم دور شدند. با وجود این اختلافات، روابط رسمی، بهبود یافته و جریان‌های اقتصادی در اوایل سال ۲۰۰۰ افزایش یافتند، تاجایی که در سال ۲۰۰۹ چین به‌عنوان اصلی‌ترین شریک تجاری کره شمالی ظاهر شد (Nanto, 2010: 5-6).

در سال ۲۰۱۱ سهم تجارت کره شمالی با چین ۶۰ درصد از کل تجارت خارجی کره شمالی را شامل می‌شد. گردشگران چینی که به کره شمالی سفر کرده‌اند، یکی از منابع مهم تأمین ارز خارجی این کشور هستند. در سال ۲۰۱۱، ۶۰ تا ۷۰ هزار گردشگر از کره شمالی دیدن کرده‌اند درحالی که این رقم در سال ۲۰۱۰، حدود ۴۰ هزار نفر بوده است (Committee on Foreign Relations, 2012: 5). پس از سال ۲۰۰۹ که گفت‌وگوهای شش‌جانبه فروپاشید، وابستگی اقتصادی کره شمالی به چین بیشتر شد؛ به‌گونه‌ای که حجم تجارت بین دو کشور از ۲/۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ به ۵/۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ و ۶/۸۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ افزایش یافت (Albert, 2016).

در سال ۲۰۱۰، ۱۳۸ شرکت چینی در کره برای فعالیت ثبت شده‌اند. کره شمالی دارای حدود ۲۰۰ معدن مختلف شامل زغال سنگ، سنگ آهن، مگنیزیت، سنگ طلا، سنگ روی، مس، سنگ آهک، مولیبدن، و گرانیت است. برآوردها حاکی از این است که کره شمالی حدود ۲۰ میلیون تن ذخیره مواد معدنی کمیاب دارد. در سال ۲۰۰۸ تخمین زده

^۱. Chou En-lai

^۲. Affinities

می‌شد که ارزش ذخایر مواد معدنی مهم در کره شمالی بیش از ۶ تریلیون دلار باشد. در سال ۲۰۱۲ ارزش آنها بیش از ۱۰ تریلیون دلار اعلام شد. ۴۱ درصد از شرکت‌های چینی ثبت‌شده در کره شمالی در زمینه استخراج زغال‌سنگ، آهن، روی، نیکل، طلا و سایر کانی‌ها فعال هستند (Committee on Foreign Relations, 2012: 5-9).

۱-۶. سیاست چین در تعامل با کره شمالی

مقامات آمریکایی نقش فعال چین در تلاش‌های چندجانبه برای کنترل برنامه‌های هسته‌ای کره شمالی را تحسین می‌کنند. اما ماهیت واقعی نگرانی‌های امنیتی چین، اهداف سیاسی و گستره نفوذش بر رفتارهای کره شمالی برای بسیاری از ناظران روابط چین-کره شمالی مبهم و پیچیده باقی مانده است. از یک سو مقامات چینی اغلب از آمریکا می‌خواهند که با حالتی منعطف و صبورانه با کره شمالی برخورد کنند و از سوی دیگر، به تحریم‌های سازمان ملل متحد علیه کره شمالی طی قطعنامه‌های ۱۷۱۸ (۲۰۰۶) و ۱۸۷۴ (۲۰۰۹) رأی مثبت داده‌اند.

واقعیت این است که برخی مقامات چینی از سرسختی کره شمالی در تداوم و توسعه برنامه هسته‌ای نظامی‌اش نگران هستند. بنابراین، پکن به منتقدان کره شمالی در روزنامه‌ها و مجله‌ها اجازه انتقاد از سیاست‌های کره شمالی را داده است، درحالی‌که پیشتر چنین اجازه‌ای نداشتند (Nanto, 2010: 3). با آغاز آوریل ۲۰۰۹، رسانه‌های جمعی و تحلیلگران سیاسی به چالش کشیدن بنیادهای طولانی‌مدت سیاست کره شمالی را آغاز کردند. طیف طرفدار دیدگاه لیبرال در چین معتقدند این کشور باید سیاست‌هایش را بازبینی کرده و رابطه نزدیک‌تری را با آمریکا بر سر کره شمالی ایجاد کند. اما سنت‌گراها، که بیشتر به‌وسیله محافظه‌کاران نمایندگی می‌شوند، معتقدند، منافع چین و آمریکا در حوزه شبه‌جزیره کره اساساً متفاوت بوده و چین باید برای روابط خود با متحد قدیمی‌اش اولویت قائل شود. واکنش افکار عمومی نیز متفاوت است. بسیاری از نویسندگان دیدگاه سنت‌گراها را بیان کرده و انتشار داده و برخی نیز حتی آزمایش‌های هسته‌ای پیونگ‌یانگ را ستوده‌اند. درک افکار عمومی چین درباره کره شمالی از طریق سال‌ها پوشش جانبدارانه رسانه‌های جمعی این کشور از روابط دوستانه دو طرف شکل گرفته است. این امر باعث شده که درک

عمومی، به‌ویژه نسل‌های قدیمی‌تر، از کره شمالی تا اندازه‌ای ریشه در گذشته داشته باشد. در عین حال، نسل جوان‌تر که جنگ کره را به‌یاد نمی‌آورند، معتقدند که اگر کره شمالی سیاستی را در پیش می‌گیرد که اشتباه بوده و یا بر خلاف منافع اساسی چین است، باید اقدامات شدید مثل تحریم علیه آن انجام شود (Crisis Group Asia Report, 2009: 5-8).

دولت چین تأکید دارد که شبه‌جزیره کره عاری از سلاح هسته‌ای یکی از اولویت‌های آن است. اگرچه پکن قادر نبوده پیونگ‌یانگ را از نخستین آزمایش هسته‌ای‌اش در ۹ اکتبر ۲۰۰۶ یا دومین آزمایش هسته‌ای آن در ۲۵ مه ۲۰۰۹ بازدارد، یا میزان غنی‌سازی اورانیوم کره شمالی را کاهش دهد، ولی همواره تلاش کرده است که سیاست اصولی شبه‌جزیره کره عاری از سلاح هسته‌ای را دنبال کند و در این مسیر از تلاش‌های بین‌المللی برای اعمال فشار بر کره شمالی حمایت کرده است. از نظر پکن، دیپلماسی، بهترین راه حل است. چین معتقد است تا زمانی که آمریکا، کره جنوبی و دیگران در حال گفت‌وگو با کره شمالی هستند، به‌کارگیری ابزارهای قهری و جبری علیه پیونگ‌یانگ بی‌معنی است. در این شرایط، استفاده از دیپلماسی از طریق ابزارهای اقتصادی بهترین ابزار برای برخورد با این چالش امنیتی است (Nanto, 2010: 3-4).

۲-۶. کره شمالی: حائل امنیتی چین

ده‌ها هزار نفر از مردم کره شمالی در نزدیکی مرزهای شمال شرق چین زندگی می‌کنند و آشفتگی سیاسی در کره شمالی، فروپاشی اقتصادی و جنگ با آمریکا بسیاری از کره‌ای‌ها را به‌سوی چین روانه کرده است. پس از آزمایش موشک بالستیک در ژوئیه ۲۰۰۶، چین نیروهای مرزی خود را افزایش داد تا از ورود پناهندگان جلوگیری کند (Clarke, 2011: 16). چین به‌طور کلی در مورد کره شمالی دارای نگرانی‌هایی است که برخی از آنها عبارتند از:

جلوگیری از فروپاشی رژیم حاکم و ایجاد ناامنی در حوزه پیرامونی چین.

اولویت مهم چین در شبه‌جزیره کره این است که از تغییرات سیاسی و فروپاشی اقتصادی در کره شمالی جلوگیری کند، زیرا نتایج بالقوه‌ای برای ثبات اقتصادی و اجتماعی چین به‌همراه دارد. بی‌ثباتی در داخل کره شمالی می‌تواند رژیم حاکم را به‌سوی سیاست‌ها و

تحركات غيرقابل پيش بينى سوق دهد و درنتيجه تنش ها افزايش يابد. در اين شرايط فشارهاى بين المللى بر کره شمالى افزايش خواهد يافت و امکان تقابل نظامى در شبه جزيره کره محتمل خواهد بود. اين نگرانى ها دلایل اصلی پشت پرده حمايت چين از پيونگ يانگ از طريق کمک انرژى و غذايى و مخالفتش با هر نوع تحريمى است که شرايط را برای پيونگ يانگ سخت تر از گذشته کند. تحليلگران چينى همچنين معتقدند که فروپاشى رژيم کره شمالى مى تواند به عدم قطعيت استراتژيک^۱ يعنى مداخله کره جنوبى يا آمريکا منجر شود و اينکه اتحاد دوباره دو کره مى تواند منجر به اين شود که چين به طور مستقيم با متحد آمريکا هم مرز شود. حضور نيروهاى آمريکايى در چنين منطقه حساسى، به طور اساسى محيط امنيت منطقه اى چين را تغيير خواهد داد.

جلوگيرى از مهاجرت دسته جمعى. چين ۱۴۱۶ كيلومتر مرز طبيعى رخنه پذير با

کره شمالى دارد. بى ثباتى در اين کشور مى تواند منجر به سيل مهاجرت صدها هزار پناهنده به چين شود که ميزان آن بسيار بيشتر از زمان خشکسالى و قحطى در دهه ۱۹۹۰ است. چين نگران است که به همراه اين پناهندگان، گروه هاى کوچک شبه نظامى نيز وارد خاک اين کشور شوند و در نتيجه ورود پناهندگان مشکلات اجتماعى، سياسى و امنيتى به وجود آيد. همچنين پکن نگران است که گسترش ناامنى، مسابقه تسليحاتى بى ثبات کننده در محيط پيرامون چين را شديدتر کند.

جلوگيرى از تجارت غيرقانونى تسليحات کشتار جمعى. درحالى که کره شمالى

به عنوان يک تهديد مستقيم برای چين به نظر نمى رسد، ولى بيشتر يک تهديد برای رژيم عدم گسترش تسليحات کشتار جمعى است. اين کشور سابقه زيادى در تکثير موشک هاى بالستىک و قاره پيما دارد. منابع اطلاعاتى آمريکا اعلام کرده اند که سرزمين چين در نتيجه اين کار، تبديل به گذرگاه يا کانالى برای تجارت غيرقانونى تسليحات شده است. به عبارت ديگر، کره شمالى برای کسب سود بيشتر به کشورى برای ارائه تجهيزات توليد و تکثير سلاح هاى کشتار جمعى به صورت غيرقانونى و قاچاق تبديل شده است.

^۱. Strategic Uncertainty

مسابقه تسلیحاتی منطقه‌ای. ژاپن و کره جنوبی کشورهایی هستند که از آزمایش‌های هسته‌ای کره شمالی بیش از دیگران احساس ترس می‌کنند. لذا در داخل این کشورها به‌ویژه در کره جنوبی، بر توسعه توانمندی‌های هسته‌ای برای مقابله با کره شمالی تأکید شده است. پس از دومین آزمایش هسته‌ای کره شمالی، کره جنوبی تصمیم گرفت در ابتکار امنیتی اشاعه^۱ شرکت کرده و ژاپن نیز تصمیم به خرید جنگنده‌های اف-۲۲ از آمریکا گرفت. آغاز مسابقه تسلیحاتی در این منطقه برای چین که سیاست حفظ ثبات و امنیت منطقه‌ای برای تداوم رشد اقتصادی را دنبال می‌کند، زیان‌بار خواهد بود (Crisis Group Asia Report, 2009: 17-20).

۳-۶. چین و شبه‌جزیره کره: تهدید یا فرصت

درگیری میان کره شمالی و جنوبی بارها احیا شده است. وضعیت تنش در طول دهه گذشته یا زمانی که کره شمالی به‌صراحت توانمندی‌های هسته‌ای‌اش را اعلام کرده و به‌طور مخفیانه برنامه تسلیحات هسته‌ای را گسترش داد، تداوم داشته است. در سال ۱۹۹۳، زمانی که کره شمالی درخواست بازرسی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای بازرسی از تأسیسات هسته‌ای اعلام‌نشده‌اش را رد کرد، موضوع هسته‌ای در صدر سیاست خارجی این کشور قرار گرفت و حتی کره شمالی تهدید کرد که از معاهده منع اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی^۲ خارج خواهد شد. این بحران هسته‌ای تنش‌زا، کره شمالی و آمریکا را تا حد جنگ پیش برد. در این زمان جیمی کارتر، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، پادرمیانی کرده و در ژوئن ۱۹۹۴ از کره شمالی دیدار کرد و طی دیدار با کیم/یل‌سونگ، رهبر وقت کره شمالی، این کشور موافقت کرد که از طریق مذاکره به بحران پایان دهد. پس از آن آمریکا و کره شمالی به یک چارچوب توافق^۳ در ۲۱ اکتبر ۱۹۹۴ در ژنو دست یافتند. بر اساس این توافق، کره شمالی موافقت کرد با دریافت برخی امتیازهای اقتصادی، برنامه هسته‌ای خود را تعطیل و متوقف کند و اجازه دهد بازرسان آژانس از تأسیسات هسته‌ای این کشور بازدید کنند.

¹. Proliferation Security Initiative (PSI)

². Non- Proliferation Treaty

³. Agreed Framework

ده سال بعد، این موافقت نامه نقض شد. آمریکا اعلام کرد که کره شمالی دارای تأسیسات هسته‌ای مخفی و روبه‌گسترش است. کره شمالی نیز آمریکا را متهم کرد که نمی‌خواهد موافقت‌نامه را به‌طور کامل اجرا کند و در ادامه تیم بازرسی آژانس را اخراج کرد، از آن پی‌تی خارج شد، و راکتور هسته‌ای‌اش در یانگ‌بی‌یون^۱ را بازگشایی کرد. در نتیجه این کار، کره شمالی و آمریکا دوباره درگیر بحران هسته‌ای شدند. چین با نگرانی، پیشرفت‌های هسته‌ای کره شمالی را دنبال می‌کند. کره شمالی هسته‌ای نتایج زیانباری برای چشم‌انداز امنیتی شرق آسیا دارد. تقابل میان کره شمالی و آمریکا می‌تواند خطرناک‌تر نیز بشود. کره شمالی هسته‌ای می‌تواند ژاپن را نیز به هسته‌ای شدن ترغیب کند. اگرچه ژاپنی‌ها تاکنون به‌طور رسمی در این باره اظهارنظری نکرده‌اند. توسعه سلاح‌های هسته‌ای در شبه‌جزیره کره، منافع ملی چین را در منطقه شرق آسیا پیچیده می‌کند. اصولاً چین تا سال ۲۰۰۲ که تحت فشار آمریکا برای شرکت در مدیریت بحران دوم هسته‌ای در شبه‌جزیره قرار گرفت، به این دلیل که این امر را سایه جنگ سرد و تداوم آن دوران می‌دانست، تمایلی به شرکت در مدیریت آن نداشت (Gupta, 2008: 39-40).

بی‌میلی چین به چند دلیل است؛ نخست اینکه، کره شمالی برنامه هسته‌ای خود را با کمک اتحاد شوروی توسعه داده است. همه دانشمندان هسته‌ای این کشور در شوروی آموزش دیده‌اند و چین تقریباً نفوذی برای جلوگیری از جاه‌طلبی‌های هسته‌ای کره شمالی ندارد. همچنین پکن، شناخت کافی و قابل‌اتکایی از برنامه هسته‌ای کره شمالی نداشته و لذا به‌نظر می‌رسد توانایی محدودی برای مداخله در بحران دارد.

دوم، اگرچه چین و کره شمالی متحد یکدیگر محسوب می‌شوند، ولی روابطشان همیشه خوب نبوده است. هنگامی که چین و اتحاد شوروی در دهه ۱۹۶۰ با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، کره شمالی بیشتر به سمت شوروی متمایل شد. زمانی که چین در اواخر دهه ۱۹۷۰ اصلاحات اقتصادی را آغاز کرد، کره شمالی برخورد سردی در مقابل آن داشت. هنگامی که چین با کره جنوبی در سال ۱۹۹۲ روابط دیپلماتیک برقرار کرد، کره شمالی واکنش منفی از

^۱. Yongbyon

خود نشان داد. در زمان انتقال رهبری کره شمالی از کیم ایل سونگ به کیم جونگ ایل^۱ در اواسط دهه ۱۹۹۰، چین به سادگی رابطه با کره شمالی را قطع کرد^۲ و روابط دوجانبه تا سال ۱۹۹۹ از سر گرفته نشد. چین در مورد رابطه با کره شمالی محتاطانه عمل می کند.

سوم، روابط بی ثبات و متزلزل با آمریکا به نقش چین در بحران هسته ای کره شمالی صدمه می زند. هنگامی که بحران اول هسته ای کره شمالی در سال ۱۹۹۳ آغاز شد، روابط چین و آمریکا به دلیل فاجعه میدان تیامن در سال ۱۹۸۹ در پایین ترین سطح روابط بود. آمریکا تنها می توانست از چین بخواهد که قطعنامه سازمان ملل متحد را وتو نکند. زمانی که بحران دوم هسته ای کره شمالی شکل گرفت، روابط در حال احیای دو کشور به سبب مواردی همچون آسیب رسیدن به تجارت میان دو کشور، بمباران سفارت چین در بلغراد در سال ۱۹۹۹، تلاش های مقابله جویانه^۳ جورج بوش برای بازتعریف رابطه آمریکا - چین به عنوان دو رقیب هم تراز، پس روی و عقب نشینی داشت.

حمله های تروریستی ۱۱ سپتامبر و مبارزه جهانی آمریکا با تروریسم، چین و آمریکا را به هم نزدیک کرد، اما چین از طرح بوش مبنی بر نام بردن از کره شمالی به عنوان یکی از سه کشور محور شرارت حمایت نکرد. پکن بارها از واشنگتن خواسته است که دیدگاه مقابله جویانه خود در برابر پیونگ یانگ را اصلاح کند و بحران را از طریق گفت و گو با کره شمالی حل نماید (البته عده ای بر این نظر هستند که چین قصد دارد کره شمالی را به عنوان اهرم فشاری در مقابل آمریکا به ویژه در مذاکره درباره تایوان نگه دارد).

این دیدگاه از چهار اصل رئیس جمهور، جیانگ زمین^۴ در مورد روابط چین - آمریکا برگرفته شده است. او در اوایل دهه ۱۹۹۰ این چهار اصل را چنین بیان کرد: افزایش اعتماد^۵، کاهش اغتشاش^۶، توسعه همکاری^۷، و پرهیز از مقابله^۸. این اصول به چین در تنظیم روابط با آمریکا کمک کرده اند (Gupta, 2008: 41-42).

^۱. Kim Jung II

^۲. Lost Contact

^۳. Confrontation Attempt

^۴. Jiang Zemin

^۵. Enhance Trust

^۶. Reduce Trouble

^۷. Develop Cooperation

^۸. Avoid Confrontation

هنگامی که آمریکا برای جنگ با عراق در سال ۲۰۰۳ اعلام آمادگی کرد، بوش به کمک چین برای کاهش بحران در شبه جزیره کره شمالی نیاز داشت. در این زمان، جیانگ‌زمین، رئیس‌جمهور چین قول داد که با آمریکا در زمینه کاهش بحران هسته‌ای همکاری کند و در عوض بوش نیز تأکید کرد که از استقلال تایوان حمایت نکند. در واقع بحران هسته‌ای شبه جزیره کره و موضوع تایوان، آمریکا و چین را به هم نزدیک کرد. زمانی که بحران هسته‌ای کره در سال ۲۰۰۳ تشدید شد، چین تلاش کرد آمریکا و کره شمالی را به پای میز مذاکره بیاورد.

در این زمان دو مسئله وجود داشت: ۱. کره شمالی خواستار این بود که مذاکرات، میان آمریکا و کره شمالی انجام شود، اما آمریکا می‌خواست کشورهای دیگری همچون چین، کره جنوبی، روسیه و ژاپن نیز وارد مذاکره شوند؛ و، ۲. آمریکا خواهان این بود که پیش از شروع هرگونه مذاکره‌ای کره شمالی برنامه‌های هسته‌ای خود را متوقف کند، اما کره شمالی خواستار این بود که ابتدا آمریکا امنیت این کشور را تضمین نماید.

چین در تلاش برای خروج از بن‌بست، پکن را به‌عنوان محل ملاقات مقامات کره شمالی و آمریکا پیشنهاد داد. ابتدا کره شمالی این پیشنهاد را رد کرد، اما پس از دو ماه دیپلماسی فشرده، چین توانست کره شمالی را برای شرکت در مذاکرات سه‌جانبه در پکن متقاعد کند. در واقع هدف چین از مذاکرات سه‌جانبه، پوششی برای انجام ملاقات و گفت‌وگو میان مقامات کره شمالی و آمریکا بود، زیرا خود چین در مذاکرات شرکت نکرد. این سیاست با استقبال آمریکا و کره شمالی روبه‌رو شد. درنهایت بعدها با مشارکت کره جنوبی و روسیه، چین نیز حاضر شد که قبول مسئولیت کرده و در مذاکرات شرکت کند.

در ۲۳ آوریل ۲۰۰۳، سه طرف درنهایت در پکن دیدار کردند. این نخستین دیدار رسمی از زمان امضای آتش‌بس جنگ کره در سال ۱۹۵۳ بود. تحلیلگران معتقدند، یکی از دلایل عمده شرکت کره شمالی در مذاکرات سه‌جانبه این بود که به‌طور مستقیم دراختیار داشتن بمب اتمی را به آمریکا اعلام کند. در این زمان، آمریکا به عراق حمله کرده بود و به‌منظور پرهیز از حمله دیگر نیروهای آمریکا برای یک تغییر رژیم دیگر، کره شمالی به آمریکا اعلام کرد که نه‌تنها مجاز به داشتن برنامه هسته‌ای است، بلکه سلاح اتمی نیز دراختیار دارد. پس از آن نیز کره شمالی

اعلام کرد که در صورت تهدید، آتش‌بس سال ۱۹۵۳ را نقض خواهد کرد. در این زمان دوباره چین تلاش‌های دیپلماتیک خود را آغاز کرد و در نهایت کره شمالی موافقت کرد که در مذاکرات شش‌جانبه شرکت کند (Gupta, 2008:43-45).

نتیجه‌گیری

از نظر سیاستمداران چینی، استراتژی سیاست خارجی باید بتواند فضای خارج را برای گسترش، رشد و توسعه چین فراهم کند. در نگاه مقامات چینی نوعی بی‌اعتمادی به فضای بین‌الملل و منافع اقتصادی چین حاکم است. آنها درعین حال تلاش می‌کنند برای سرعت بخشیدن به رشد اقتصادی از توسل به جنگ خودداری کنند. رهبران چین بر این اعتقادند که با توسل به دیپلماسی می‌توانند فرصت‌های مناسبی برای توسعه اقتصادی خویش فراهم کنند. همین امر باعث شده که رهبران این کشور در راستای باثبات کردن روابط با آمریکا گام بردارند، اما درعین حال همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، در استراتژی کلان چین اساساً دستیابی به سه هدف درهم‌تنیده اولویت دارد: ۱. حفظ نظم داخلی و رفاه؛ ۲. دفاع در مقابل تهدیدات خارجی برای حاکمیت ملی؛ و، ۳. کسب و حفظ نفوذ ژئوپلیتیکی به‌عنوان یک کشور بزرگ.

این سه هدف با حضور آمریکا در منطقه و در نزدیکی مرزهای چین تناقض دارد. چین تلاش می‌کند که تهدیدات نظامی خود علیه آمریکا را از طریق کره شمالی ارائه کند. در واقع کره شمالی یک کنشگر نیابتی از سوی چین است که به رفتارهای جنگ‌طلبانه آمریکا در منطقه شرق آسیا واکنش نشان می‌دهد و از این راه چین بتواند به اهداف بلندمدت اقتصادی خویش نزدیک شود. چین تلاش می‌کند از دریچه اقتصاد به مقابله استراتژیک با آمریکا بپردازد و برای رسیدن به این توانایی، باید قادر باشد که یک قدرت بازدارنده و حائل نظامی علیه آمریکا ایجاد کند که در صورت نیاز، آن را تهدید نماید؛ این قدرت، همان کره شمالی است که برنامه‌ها و سیاست‌هایش در راستای کمک به سر و سامان گرفتن اقتصاد چین است.

منافع چین در وجود ثبات در شبه‌جزیره کره، اغلب با منافع آمریکا مبنی بر غیرهسته‌ای شدن آن و گسترش اصول لیبرالیسم، تطابق دارد و هر دو، خواهان صلح در این

شبه‌جزیره هستند. الگوی رفتاری چین و آمریکا بر مبنای تأمین منافع ملی خودشان است. منافع ملی دو کشور بر این حکم می‌کند که در روابط دوجانبه بین خودشان، تنش‌زدایی کرده و از دامن زدن به اختلافات دوری کنند. چین و آمریکا تنها از اهرم‌های متفاوتی برای اعمال فشار بر رقیب خود استفاده می‌کنند تا از آزادی عمل طرف مقابل جلوگیری کنند. آنها برای فرار از درگیری مستقیم، بر آن هستند که از طریق کشورهای کوچک‌تر منطقه به یکدیگر فشار وارد کنند. آمریکا با تحریک کره جنوبی، ژاپن و گاهی استرالیا به دنبال امتیازگیری از چین بوده و چین نیز با توسل به دست‌آویز سلاح هسته‌ای کره شمالی درصدد برقراری توازن منطقه‌ای و مهار خواسته‌های آمریکا در شرق آسیا است.

منابع

Clarke, Ryan (2011), **Maintaining Baseline Stability in China-U.S. Relations: Alliance Structures, Rethinking Flashpoints, and Identifying New Shared Interests**, National University of Singapore. East Asian Institute.

Committee on Foreign Relations (2012), "China's Impact on Korean Peninsula Unification and Questions for The Senate", **United States Senate**, Washington DC, December 11, Available at: <http://www.gpo.gov/fdsys>.

Crisis Group Asia Report (2009), "Shades of Red: China's Debate over North Korea", No.179.

Eleanor, Albert and Xu, Beina (2016), "The China-North Korea Relationship", **Council of Foreign Relations**, Available at: <http://www.cfr.org/china/china-north-korea-relationship/p11097>.

"Foreign Direct Investment (FDI) from China in the United States from 2002 to 2014", available at: <http://www.statista.com/statistics/188935/foreign-direct-investment-from-china-in-the-united-states/>.

Gupta, Amit (2008), **Strategic Stability in Asia**, England: Ashgate.

Kan, Shirley A. (2013), "U.S.-China Military Contacts: Issues for Congress", **Congressional Research Service**.

Johnston, Alastair Iain (1995), "Thinking About Strategic Culture", **International Security**, Vol. 19, No.4.

Martin, Michael F. (2016), "What's the Difference?—Comparing U.S. and Chinese Trade Data", **Congressional Research Service**.

Morrison, Wayne M. (2013), "China-U.S. Trade Issues", **Congressional Research Service**.

Nanto, Dick K. and Manyin, Mark E. (2010), "China-North Korea Relations", **Congressional Research Service**.

Oberdorfer, Don (2001), **The Two Koreas: A Contemporary History**, London: Basic Books.

Ross, Robert S., Tunsig, Qystein and Tuosheng, Zhang (2010), "On China's Concept of the International Security Order", in: **US-China- EU Relations: Managing the New World Order**, New York: Routledge.

Steinberg, Dana (2005), "Newly Available Evidence Offers Insights into North Korea's Thinking, Actions", **Woodrow Wilson International Center for Scholars**, available at:

http://www.wilsoncenter.org/index.cfm?topic_id=1409&fuseaction=topics.item&ne.

Simmers, Keith A. (2006), **U.S. Foreign Policy for North Korea: Flexibility is the Best Policy**, Naval Postgraduate School.

Wang, Hong gang (2011), "How Can the U.S. and China Build a Cooperative Partnership?", **Contemporary International Relations**, Vol. 21, No. 4.